

word:	definition:	Example 1:
Outlaw قانون شکن	an exile; an outcast; a criminal; to declare unlawful تبعیدی ، مطرود ، جانی ، غیر قانونی اعلام کردن	Congress has outlawed the sale of certain drugs. کنگره فروش داروهای خاصی را غیر قانونی اعلام کرد
Promote ترفیع دادن - ایجاد کردن	raise in rank or importance; help to grow and develop; help to organize ارتقاء درجه یا اهمیت ، کمک ب هرشد و توسعه ، کمک به سازمان دهی	Students who pass the test will be promoted to the next grade. دانشجویانی که در امتحان قبول می شوند، به کلاس بعد ارتقاء داده می شوند
Undernourished سوء تغذیه	not sufficiently fed مبتلا به سوء تغذیه	The undernourished child was so feeble he could hardly walk. کودک مبتلا به سوء تغذیه چنان ضعیف شده بود که به سختی راه می رفت
Illustrate با مثال توضیح دادن	make clear or explain by stories, examples, comparisons, or other means; serve as an example از طریق داستان ، مثال ، مقایسه با شیوه های دیگر آشکار کردن یا توضیح دادن ، به عنوان مثال به کار رفتن	To illustrate how the heart sends blood around the body, the teacher described how a pump works. معلم برای توضیح دادن اینکه قلب چگونه خون را به سر تا سر بدن می فرستد، طریقه کار کردن یک پمپ را شرح داد
Disclose فاش کردن	uncover; make known فاش کردن ، آشکار ساختن	The lifting of the curtain disclosed a beautiful winter scene. بالا رفتن پرده تئاتر، منظره زمستان زیبایی را (برای تماشاچیان) نمایان ساخت
Excessive بیش از حد	too much; too great; extreme بسیار زیاد ، خیلی زیاد ، بی نهایت ، بیش از حد	Pollution of the atmosphere is an excessive price to pay for so-called progress. آلودگی هوا تاوان بسیار بزرگی است به بهانه پیشرفت کذابی که بایستی تقاص آن را پس دهیم
Disaster فاجعه	an event that causes much suffering or loss; a great misfortune واقعه ای که باعث رنج و خسارت زیادی می شود ، بدبختی زیاد	The hurricane's violent winds brought disaster to the coastal town. بادهای شدید توفان؛ برای شهر ساحلی فاجعه به بار آورد
Censor سانسورچی - سانسور کردن	person who tells others how they ought to behave; one who changes books, plays and other works so as to make them acceptable to شخصی که ب هدیگران می گوید که چگونه باید رفتار کنند ، کسی که کتاب ، نمایش نامه و آثار دیگر رار به گونه ای تغییر می دهد که آن ها را برای دولت	Some governments, national and local, censor books. بعضی از دولت های ملی و محلی، کتاب ها را سانسور می کنند

		حاکم قابل قبول می سازد ، تغییر ایجاد کردن	the government; to make changes in
Culprit	مجرم	متخطی ، کسی که متهم به گناه یا جرمی است	offender; person guilty of a fault or crime
Juvenile	نوجوان	جوان ، جوان مآبانه ، مربوط به دختر و پسر ، یک فرد جوان	young; youthful; of or for boys and girls; a young person
Bait	طعمه	هر چیزی ، خصوصاً غذا ، که از آن برای جذب ماهی ها و دیگر حیوانات استفاده می شود که به توان آن ها را گرفت ، هر چیزی که برای وسوسه کردن یا جذب یک شخص استفاده می شود تا کاری را شروع کند که میل به انجام آن را ندارد ، طعمه ای را روی یک قلاب یا دام قرار دادن ، با شه احتمال وجود قحطی است	anything, specially food, used to attract fish or other animals so that they may be caught; anything used to tempt or attract a person to begin something he or she does not wish to do; to put bait on (a hook) or in (a trap); torment by unkind or annoying
Insist	تاکید کردن - اصرار کردن	سخت به یک خواسته ، گفته یا موضعی پایبند بودن	keep firmly to some demand, statement, or position
		Who is the culprit who has eaten all the strawberries? چه کسی متهم به خوردن همه توت فرنگی ها است؟	
		My sister is known in the family as a juvenile delinquent. خواهرم در خانواده به عنوان یک نوجوان بزهکار شناخته شده است	
		The secret of successful trout fishing is finding the right bait. رمز موفقیت در صید ماهی قزل آلا، انتخاب یک طعمه مناسب است	
		Mother insists that we do our homework before we start the long telephone conversations. مادر اصرار دارد که تکالیفمان را قبل از اینکه بخواهیم مکالمه تلفنی طولانی داشته باشیم، انجام دهیم	